

این دفتر متضمن بعضی مقالات کوتاه درباره شعر و شاعری است. من اهل تتبع در ادبیات نیستم و با شعر تفنن هم نمی‌کنم ولی گاهی دوستان و آشنایان که می‌بینند من درباره شعر و سیاست و تاریخ و فوتبال و ... می‌نویسم به اشاره و تلویح و گاهی به صراحت ملامت می‌کنند که چرا به جای اینکه وقت خود را در کار اصلیم یعنی فلسفه صرف کنم به پراکنده کاری می‌گذرانم. این اشکال در ظاهر موجه است حتی من خود گاهی فکر می‌کنم که اگر یکسره وقت خود را صرف نوشتن یک تاریخ فلسفه که همواره در فکر آن بوده‌ام می‌کردم لاف‌ها را صرفاً برای دانشجویان نوشته بودم و کار و بارم از این که هست بهتر بود و چه بسا که در پناه غفلت پژوهش‌های فلسفه با آسودگی زندگی می‌کردم ولی باز بنظرم می‌آید که اگر تاریخ فلسفه هم می‌نوشتیم کتاب درسی نمی‌شد و برای من آسودگی نمی‌آورد زیرا خلجانی که مرا به نوشتن درباره سیاست و ادب و تاریخ واداشته است آنجا هم اثر خودش را می‌گذاشت. چنانکه وقتی کتاب «ما و تاریخ فلسفه اسلامی» را می‌نوشتیم کمال سعی خود را بکار بردم که نویسندگان در کتاب غایب باشد. اما چون نتوانستم نوشته‌ام با اینکه سراسر تعظیم فلسفه اسلامی بود در فلسفه رسمی جایی پیدا نکرد. فلسفه رسمی در کنار فلسفه حقیقی که باید پاسخ به مسائل زمان باشد میراث مشهور و مقبول اسلاف است. من هم به این میراث احترام می‌گذارم و خود را پرورده آن می‌دانم اما دردم درد زمان است نه درد آراء و گفته‌های فیلسوفان و صاحب‌نظران. فلسفه گفت زمان است نه اینکه یکبار کسی آن را به زبان آورده یا نوشته باشد. اهل مطالعه و کتاب خوانان در هر زمانی زبان و گفتار خاصی را می‌پسندند و می‌خوانند و سخن غیر مألوف را دوست نمی‌دارند و بهمین جهت آن را درک نمی‌کنند. در قرون اخیر فیلسوفان ما به شعر و سیاست و حتی به اخلاق اعتنای در خور نکرده‌اند. درسهای فلسفه دانشگاهی ما هم بیشتر به تدریس متافیزیک به معنای خاص آن اهتمام کرده است. در آن اوایل که قلم به دست گرفته بودم و درباره ادبیات و شعر و سیاست می‌نوشتیم. دوستانم که این پراکنده کاری را نمی‌پسندیدند برای اینکه ادب را رعایت کنند اهمیت کار آکادمیک را گوشزد می‌کردند و من می‌فهمیدم که می‌گویند چرا به جای سیاست فارابی به مابعدالطبیعه و طبیعیات او پرداخته‌ام؛ سیاست که فلسفه نیست گویی یادشان رفته است که فلسفه در نظر سقراط و افلاطون و ارسطو ناظر به سازمان و نظم مدینه بود. به این نکته هم باید توجه کرد که من به سیاست جاری و درست و نادرست بودن سیاست‌ها کاری نداشته‌ام و ندارم و اگر داشته باشم در بحث از چیستی و چرایی سیاست بدشواری می‌توانم آن را دخالت دهم. در بحث از شعر و شاعری هم وقتی می‌پرسم که شده است که شعر نشاط ندارد و به آن اعتنا نمی‌شود ممکن است گمان کنند که می‌گویم کالش شعری داشتیم که با آن تفنن می‌کردیم.

من وقتی درباره فوتبال می‌نویسم به تاکتیک و تکنیک کاری ندارم بلکه می‌خواهم بدانم چگونه یک بازی در جایی به تجارتی پر منفعت و درجای دیگر به موش و گربه بازیهای خسته کننده مبدل شده است. در سیاست هم کاری به این ندارم که کی حکومت می‌کند و چه نقائصی در کار فلان سیاستمدار و سیاستش وجود دارد بلکه سیاستها را در نظر می‌آورم و می‌پرسم این یا آن سیاست چه طبعی دارد و اقتضاهای طبعش چیست و به کجا می‌رود پیداست که من هم مثل دیگران به مسائل سیاسی بی‌توجه نیستم و در نگرانی از بحرانهای اخیر اقتصادی در اروپا و آمریکا و سرانجام سیاست‌های تسلیحاتی - امنیتی با دیگران شریکم. اما وقتی به سیاست می‌اندیشم پرسش اینست که این یا آن سیاست چگونه قوام یافته و با زمانش چه مناسبت و پیوستگی دارد. حتی زمانی که مقالاتی درباره انقلاب نوشتیم و احساسات خود را نیز پنهان نکردم زبان نوشته‌ام زبان سیاست نبود. ورزش و سیاست لاف‌ها در عالم نظر در عرض شعر و هنر قرار ندارند. من قبول دارم که سیاست در زمان ما تاریخ را مصادره کرده است اما وقتی همین سیاست وجود بشر را به مخاطره می‌اندازد از جمله چیزهایی که برای نجات در آن دست می‌توان زد هنر است. هنر در عرض شئون سیاست و جامعه نیست مخاطب من هم اهل سیاست نبود هرکس که به عالم فلسفه تعلق دارد در مورد شعر و ادب هم بجای اینکه تتبع کند به مقام آن در زندگی و تاریخ فکر می‌کند. مراد از مقام شعر و ادب در تاریخ این نیست که ببینیم از آنها چه

بهره ای می-توان برد و مردمان چه بهره‌هایی می‌برند. شعر و هنر و ادب بهره‌دارند بلکه شرط زندگی انسانی-اند اگر این سخن درک نشود دیگر نمی‌گویند چرا بجای فلسفه نوشتن پراکنده کاری می‌کنم و بجای فلسفه به مسائل پیش پا افتاده هر روزی می‌پردازم. فلسفه سخن زمان است نه اینکه تکرار عبارات فنی و اصطلاحات فیلسوفان باشد. کدلم فیلسوف به آنچه در تاریخ و در زمان او می‌گذشته یا به شعر و هنر و دین و اعتقادات بی‌اعتنا بوده است فلسفه یک تخصص نیست و گمان شایع در مورد فلسفه که البته بی‌توجهی به فلسفه هم با آن توجیه می‌شود اینست که فلسفه جز به مفاهیم و معانی انتزاعی و مطالبی که به درد هیچ‌کار و هیچ‌کس نمی‌خورد، نمی‌پردازد. باید از زندگی و کار و بار مردم و وضعی که وجود دارد چشم‌پوشی من این نصیحت را بسیار شنیده‌ام که توجه به امور جزئی در شأن اهل فلسفه نیست ولی چکنم که مشکل بزرگ جهان متجددمآب را قربانی کردن امور و مسائل انضمامی زندگی مردمان در پای سودهای بزرگ انتزاعی می‌دانم و فکر می‌کنم اگر به مسائل به اصطلاح جزئی اعتنا نکنیم در هیچ‌کار کلی و مهمی موفق نمی‌شویم جزئی در منطق اهمیت ندارد اما آن جزئی نه واقعی بلکه انتزاعی‌ترین انتزاعی‌ها است. اگر کسی نظر دقیق داشته باشد در جزئیاتی که مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد کلی‌های بسیار می‌یابد و مهم اینک بی‌اعتنایی به جزئیات، کلیات را به صرف کلیات توخالی و بی‌معنی مبدل می‌کند. در این دفتر که اختصاص به مباحث شعر و ادب دارد سعی شده است سست بنیادی تلقی شعر به عنوان تفنن و امری عرضی در تاریخ نشان داده شود در واقع اصل بحث در مقالات تأمل در این پرسش‌هاست که ما چه نیازی به شعر داریم و چرا نیاز داریم و بودن و نبودن شعر در روابط و مناسبات مردمان و زندگی مدنی آنان چه اثری دارد نظر راقم سطور اینست که شعر و هنر نه زینت و تفنن زندگی بلکه شرط قوام زندگی مشترک است یعنی زبان با شعر آغاز می‌شود و چون با هم بودن آدمیان با زبان محقق می‌شود شعر، زبان آغاز با هم بودن و راستی و دوستی است و مگر نه اینکه هر وقت و هر جا شعر و هنر هست پیوندهای زندگی استوار می‌شود و در جاهایی که اینها نیست سوء تفاهم و غرض‌ورزی و کین‌توزی مجال غلبه پیدا می‌کند. چون فکر می‌کرده‌ام که از آنچه گفته‌ام این نتیجه بدست می‌آید که شعر را باید در خدمت اصلاح جامعه قرار داد به اشاره گفته‌ام که مسلماً شعر در صلاح و اصلاح زندگی مردمان و ایجاد صفا و تقویت خرد ایشان اثر دارد و حتی جزئی از این صلاح و اصلاح است اما با اتخاذ تصمیم نمی‌توان شعر و هنر ایجاد کرد به شاعران و هنرمندان هم نمی‌توان مصلحتی را نشان داد و به آنان تکلیف کرد که هنر خود را مصروف تحقق آن مصلحت کنند هنر و شعر وسیله‌ای در اختیار هنرمند و شاعر نیست که آن را هر جا خواست بکار برد و بهر مصرفی برساند. به عبارت دیگر مصلحت پیش از هنر وجود ندارد که هنر در خدمت آن قرار گیرد بلکه با ظهور تفکر و هنر است که مصلحت‌ها پدید می‌آیند و فهمیده می‌شوند زمانی به من اعتراض کردند که اگر چنین است پس باید دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا شاعران و هنرمندان بیابند و به کار ما سامان بدهند این سوء-تفاهم ناشی از غلبه تلقی مکانیکی از نظام روابط مردمان و تاریخ است. پیداست که در مباحث فلسفه و در سلف تکلیف عمل معین نمی‌شود و اگر هم بشود به امثال من مربوط نیست که تکلیف دیگران را معین کنیم اینجا نظر به لزوم تفکر و شعر برای راهگشایی آینده و معیت و ملازمت آنها با شکفتگی علم و سیاست و زندگی است. اگر به تاریخ نگاه کنیم می‌بینیم هر جا هنر هست روح هست و هر جا نیست دلمردگی غلبه دارد. در مدینه آتن سوفوکل و سقراط و اوری‌پیدس و هیپوکراتس و . . . بودند پریکلز هم معاصر آنها بود و دیدیم و می‌بینیم که پس از گذشت دوران آنان دو هزار و پانصد سال تاریخ یونان برهوت شده است. دوران تجدید عظمت ایران نیز دوران فردوسی و بیرونی و ابن سینا بود و وقتی می‌بایست فاجعه هجوم مغول تدارک شود زبان و شعر سعدی و مولوی از تاریخ نگهبانی کرد. تاریخ تجدد هم با شعر و هنر آغاز شد در طلیعه این تاریخ میکال آئزولتوئاردو داوینچی و دانته و بوکاچیو و کریستوفر مارلو و شکسپیر و مولیر و . . . قرار دارند.

نکته دیگری که به اشاره گفته‌ام اینست که شاعر و هنرمند می‌تواند آینده بین باشد یا لااقل در زمانی که در آن بسر می‌برد باطن آنچه را که می‌گذرد دریابد و پیداست که با این دریافت خوش بین یا بدبین می‌شو د. او وقتی افقی روشن می‌بیند شادی می‌کند و برای مردمان شادی می‌آورد و اگر راه را تیره ببیند از تیرگی می‌گوید. در دهه‌های اخیر نمی‌توانم بگویم که شاعران چه دیده‌اند و چه گفته‌اند

اما می دانم که شاعران هم نسل من زمان را بیشتر زمان ظلمت و تیرگی و پریشانی و آشوب و قهر و کین دیده اند. نمی دانم آیا می توان امیدوار بود که شاعران نسل جدید از آن تیرگی ها و پریشانی ها گذشته باشند و افق پیش رویشان روشن باشد.